

## عاشورای سبز یا سرخ؟ گزارشی از نقدِ خشونت و نقدِ نقدِ آن

امیررضا بینا

با محوریت یافتنِ شعارِ «یا حسین، میرحسین» در جنبشِ سبز همگان انتظار داشتند که عاشورای امسال تبدیل به نقطه‌ای پررنگ در جنبشِ اعتراضیِ سبز شود. کمتر از هفت ماه پیش، جنبشِ اعتراضیِ سبز با تظاهراتِ تاریخی سه میلیون شهروندِ تهرانی در دوشنبه ۲۵ خرداد آغاز شد؛ تظاهراتِ خودجوشی که «سکوت» شعارِ عمده‌اش بود. در خونِ غلتیدنِ چند معترضِ سبز در انتهایِ آن تظاهراتِ باشکوه مردمِ بی‌دفاع را به مقابله‌ای از همان جنسِ برنینگیخت. تا پیش از عاشورای امسال، پرهیز از مقابله به مثل یکی از ویژگی‌های جنبشِ سبز بود و احتمالاً هنوز هم چنین هست، اما در عاشورای امسال، آزادیخواهانِ سبزِ تهرانی در مقابلِ سرکوبی که بنا به آمارِ رسمی حکومت، جانِ حداقل هشت نفر از معترضان را گرفت ([منبع](#))، دست به سنگ بردند، و با نیروهایِ پلیس مقابله کردند؛ و این چیزی است که این روز را از همه‌ی روزهایِ دیگرِ جنبشِ سبز متمایز می‌کند.

متعاقبِ این رویداد، برخی هواخواهانِ جنبشِ سبز با انتشارِ مطالبی که احساسِ «دلهره» مخرجِ مشترکِ آن‌ها بود، به نقدِ این واقعه پرداختند، و آن را نشانه‌ای از پایانِ یافتنِ مشیِ خشونت‌گریزِ جنبشِ شناختند. نقدِ اینان از خشونتِ جنبشِ سبز با نقدی متقابل پاسخ داده شده است.

نوشته‌ی پیشِ رو حاوی گزارشی است از گوشه‌هایی از نقدِ خشونت و نقدِ نقدِ آن درونِ جنبشِ سبز تا تاریخ نهم

دی ماه ۸۸.

مناسبت‌های ملی و مذهبی در تقویم جمهوری اسلامی بسیار است. پس از سرکوبِ جنبش در شنبه‌ی خونینِ سی‌ام خرداد که نمازِ جمعه‌ی آیت‌الله خامنه‌ای زمینه‌ی آن را فراهم کرد، معترضان که از حقِ تجمعِ محرم شده بودند، تصمیم گرفتند تا از مناسبت‌های رسمی برای اعلامِ اعتراضاتِ خود بهره ببرند. نمازِ جمعه‌ی هاشمی رفسنجانی، روزِ قدس، ۱۳ آبان و ۱۶ آذر مناسبت‌هایی بودند که معترضانِ سبزِ مطالباتِ خود را در آن بیان

کردند. اما همگان انتظار می‌کشیدند که با توجه با هم‌نامی میرحسین موسوی با امام سوم شیعیان، ایام محرم بزرگترین فرصت برای بهره‌برداری از حق سلب‌شده‌ی تشکیل تجمعات خواهد بود. چرا که در ایران، عزاداری برای امام سوم شیعیان که «سالار شهیدان» خوانده می‌شود، امری است فراگیر که در ماه محرم شهر و روستا را سیاه‌پوش می‌کند. جنبش سبز انتظار داشت که فراگیری عزاداری محرم در سطح کشور بتواند مانع از تقویت ماشین سرکوب حکومت در تهران شود، چرا که برخلاف مناسبت‌های دیگری که بیشتر محدود به تهران بودند، این بار انتقال نیروهای سرکوب از شهرستان‌ها به تهران آن مناطق را نسبت به احتمال شورش آسیب‌پذیر می‌ساخت.

آیت‌الله‌العظمی منتظری که مهمترین مرجع حامی جنبش سبز بود، در آغاز ماه محرم درگذشت. مراسم عزاداری آیت‌الله سبز که با سرکوب حکومت پاسخ داده شد، جنبش سبز را از تهران خارج ساخت و آن را به میان مردم قم، نجف‌آباد، اصفهان، زنجان و دیگر شهرها بُرد. هفتم آیت‌الله حسینعلی منتظری که با تاسوعا و عاشورا مصادف شده بود، بیش از پیش توان ماشین سرکوب در تهران را محدود ساخت.

این سان بود که در عاشورای تهران، حسب مشاهدات، مسئولیت اصلی مقابله‌ی خیابانی با مردم به نیروهای رسمی ضد شورش نیروی انتظامی واگذار شده بود، و نه سپاهی‌ها و لباس‌شخصی‌های بسیجی یا ارادل و اوباش تازه‌به‌خدمت‌گرفته‌شده‌ی آن. احتمالاً کمبود نسبی نیرو، فرماندهان نظامی و انتظامی را بر آن داشته بود تا برای بهره‌برداری مؤثرتر از نیروهای خود، بخشی از آن‌ها را به جای حضور در خیابان به حفاظت از مکان‌های حساس اختصاص دهند.

حرمت ماه حرام مانع از آن نبود که حکومت ضعف نیروی خود را با اعمال خشونت بیشتر و ریختن خون تظاهرکنندگان بی‌دفاع تهرانی پاسخ نگوید؛ کاری که محمدرضا شاه، همچون همه‌ی حاکمان ایرانی پیش از خود از آن پرهیز داشت. حفظ حرمت محرم در رژیم پیشین نکته‌ای بود که در بیانیه‌ی مهدی کروی که شب همان روز در محکومیت سرکوب معترضان صادر شد، نیز بیان شد (منبع).

اما این بار، معترضانِ تهرانی در مقابلِ به خاک افتادنِ هم‌زمانِ بیگناه‌شان تنها به بلندتر کردنِ فریادِ خود اکتفا نکردند، بلکه دست به سنگ بردند و نیروهایِ ضدشورشِ به‌نسبت کم‌شمار را آماجِ خشمِ خود قرار دادند. این اقدامِ معترضان در نوعِ خود بی‌سابقه بود، و نیروهایِ ضدشورش نیز که با همه‌ی توانِ ممکنِ خود به میدان آمده بودند، برای آن آمادگی کامل نداشتند.

مقابله‌ی معترضان در خیابانِ آزادی، میدانِ ولیعصر، و از همه مهم‌تر چهارراهِ کالج که شاهدِ بیشترین برخورد بین طرفین بود، کنترل اوضاع را از دستانِ نیرویِ ضدشورش خارج ساخت، و مردمِ معترض را میدان‌دارِ خیابان‌های مرکزیِ تهران کرد.

تصاویر و ویدئوها و گزارش‌هایِ موجود نشانگرِ این است که معترضان چندین وَنِ پلیس را به آتش کشیدند، چندین محلِ استقرارِ نیروهایِ پلیس را تصرف کردند، بازداشت‌شدگان حبس‌شده در آن محل‌ها را آزاد کردند، و باتومِ نیروهایِ ضدشورش را از دستِ آن‌ها به در آوردند.

اوضاع به گونه‌ای رقم خورد که حتی فرماندهِ انتظامیِ تهرانِ بزرگ که شخصاً در صحنه حاضر شده بود نیز از سنگ‌هایِ معترضان در امان نماند، و میدان را ترک گفت. هلی‌کوپترهایی بسیاری آن روز در آسمانِ تهران به پرواز درآمدند که مردم آن را نشانه‌ای از احتمالِ انتقالِ مقاماتِ عالی‌رتبه به خارج از شهر می‌دانستند.

این حادثه نشان داد که ماشینِ سرکوبِ دولتِ برآمده از انتخاباتِ مناقشه‌برانگیزِ امسال به رغمِ همه‌ی تلاش‌هایی که برایِ تجهیزِ آن در این سال‌ها صورت گرفته است، و به رغمِ به خدمت گرفتنِ سپاه و بسیج و اوباشِ اجیرشده، در مقابلِ شورشِ خیابانیِ فراگیرِ مردم به غایت کم‌توان است.

پس از هفت ماه از دزدیده شدنِ رأیِ مردم و دهن‌کجی به آن‌ها، و سرکوب، قتل، شکنجه و تجاوز، مردم بی‌دفاع در مقابلِ گلوله دست به سنگ بردند. البته تصاویر و فیلم‌هایِ منتشرشده از درگیری‌هایِ چهارراهِ کالج زنان و مردانی را نشان می‌دهد که می‌کوشند از نیروهایِ ضدِ شورش که به دامِ مردم اُفتاده بودند، محافظت کنند. معروف‌ترینِ این تصاویر زنی را نشان می‌دهد که میان معترضان و نیروهایِ ضدشورش حایل شده و دست‌هایِ خود را گشوده است تا مانعِ آسیب دیدنِ او نیفرورم‌پوشان شود. در تصویری دیگر زنی دیده می‌شود که می‌کوشد

با بدن خود سپرِ بلائی یک پلیسِ ضدشورش شود. مردها هم در این تصاویر هستند، اما در این صحنه‌ها حضور زنان بیش‌تر به چشم می‌آید.

در اندک فاصله‌ای پس از عاشورای تهران، در شبکه‌های اجتماعی جنبشِ سبز، مقابله‌ی مردم به عنوان تغییرِ مشی اعتراضی و به خشونت گراییدنِ آن موردِ انتقاد قرار گرفت؛ در پی آن گروهی دیگر در مقام دفاع بر آمدند. این واکنش نشان‌دهنده‌ی قابلیتِ خودانتقادی جنبشِ سبز و ظرفیت‌های گفتگو در میان آن است. گزارشی که در ادامه می‌آید، می‌کوشد گوشه‌هایی از این بحثِ درون جنبشی را یکجا گرد آورد. تاریخ نگارش این گزارش نهم دی ماه ۸۸ است.

[مباد که آنها شویم](#) عنوان نوشته‌ای است در وبلاگِ «در گلستانه». نویسنده با نشان دادنِ شباهتِ تابلوی «میانجی‌گری زنان سابقین» و همانِ تصویرِ زنِ دست‌گشوده در عاشورای تهران، بر زنانگیِ جنبشِ سبز انگشت می‌گذارد و می‌نویسد، «این جنبش به خشونت کشیده نمی‌شود تا وقتی که این زن در میانه ایستاده است.»

مقاله‌ای نیز که به قلم امید پارسانژاد در بی بی سی فارسی با عنوان [جنبشی 'زنانه' که 'مردانه' می‌شود](#) انتشار یافت، همچون نویسنده‌ی «در گلستانه» به زنانگیِ جنبشِ سبز اشاره می‌کند. نویسنده‌ی بی بی سی پس از اشاره به کمپینِ انتشارِ عکس‌های باحجاب توسطِ مردانِ جنبشِ سبز در اعتراض به تصویرِ محجَبِ مجید توکلی، جنبشِ سبز را پیش از عاشورا دارایِ خویِ زنانه توصیف می‌کند، «به این معنی که مسالمت‌جو بود و از خشونت پرهیز می‌کرد.» او می‌نویسد «شاید بتوان رویارویی جنبشِ موسوم به جنبشِ سبز را با حکومت جمهوری اسلامی، مواجهه "خوی زنانه" جامعه ایران با "خوی مردانه" آن دانست که اقتدارطلب و پرخاشجو است. اما حوادث روز عاشورا در تهران، این چشم انداز را تا حدودی تغییر داد.»

وی سپس با توصیفِ عکس‌هایی که در آن‌ها در روز عاشورا زنان می‌کوشند مأمورانِ پلیس را از خشونتِ مردانِ جنبشِ سبز محافظت کنند، به خشونت کشیده شدنِ جنبش را موردِ اشاره قرار می‌دهد، و آن را مطلوبِ کانون‌هایی در حکومتِ ایران می‌داند، «چون این امر، توجیه لازم برای سرکوب شدیدتر را برای حکومت فراهم

می‌کند.» به نظر نویسنده بی بی سی «نقطه‌ای که جامعه ایران اکنون در آن ایستاده، نقطه‌ای تعیین‌کننده است که انتخابی حساس را اجتناب‌ناپذیر می‌کند؛ در روزها و هفته‌های آینده معلوم خواهد شد که آیا این جامعه خوی زنانه خود را به رسمیت می‌شناسد، یا خوی مردانه آن، بر هر دو سوی مناقشه غلبه می‌کند.»

صاحب وبلاگ بامدادی در مطلبی با عنوان [پیروزی سرخ نه، پیروزی سبز آری](#) چنین می‌نویسد، «برای ما پیروزی آسان است. خیلی خیلی ساده. کافی است همه دیوانه شویم. کافی است همه کوکتل مولوتوف به دست بگیریم و ظرف یک هفته تمام ساختمان‌ها و اداره‌ها و ارتش‌ها و سپاه‌ها و لباس‌شخصی‌ها و یونیفورم‌پوش‌ها را متلاشی کنیم. ... اما آیا پیروزی کافی است؟ ... ما وحشت و خشونت دهه‌های پنجاه و چهل و دهه‌های قبل و دهه‌های بعد را فراموش نکرده‌ایم. ... ما خشونت را با پوست و خون مان حس کرده‌ایم. ... ما در برابر باتوم‌زن‌های بی‌مخ، چماق به دست نمی‌گیریم. در برابر چاقوکش‌های لات، چاقو به دست نمی‌گیریم. در برابر کلت‌های کم‌ری آدم‌کش‌های مزدور، اسلحه به دست نمی‌گیریم. ... پیروزی مهم نیست، چطور پیروز شدن مهم است. ما پیروزی سرخ نمی‌خواهیم، اجازه دهید سبز بمانیم و سبز پیروز شویم.»

صاحب وبلاگ «روی شیروانی داغ» معترضان را دعوت می‌کند که [گاندی خود باشیم](#). وی معتقد است که «روز عاشورا ... خشونتش ... از شب ۲۵ خرداد و آن روز کذایی ۳۰م بیشتر نبود اما متفاوت‌ترین روز بود. در این روز به طور مشخص در اردوی سبزه‌ها حس تنفر بر بقیه‌ی احساس‌ها غالب بود. ... در روزهای پیش از عاشورا هم ما سنگ انداختن داشتیم؛ آتش زدن هم داشتیم، برادرانمان را هم پیش رویمان کشتند؛ اما برآیند رفتارمان نشان از نفرت نداشت. ... اینها را گفتم که بگویم ما تجربه کرده‌ایم که می‌شود به رفتارهای خشن بدون خشونت جواب داد.» وی نگران این است که «خشونت‌ی که در بعضی نقاط تهران رخ داد خشونت‌ی فراتر از حد اضطرار بود.» «ترس من آن است که به بهانه‌ی دفاع حمله کنیم. این کاری است که طرف مقابل ما سالهاست انجام می‌دهد.» وی سپس با اشاره به ساتیاگراها که بر اساس آن «[کسی که به آن تن داده موظف به عدم خشونت است](#)» و اشاره

به وقوع خشونت توسط هندوها پس از اولین دعوت مهاتما گاندی به ساتیاگراها گسترده در هندوستان در ۱۹۱۹، خود سخن گاندی را یادآور می‌شود که آن فراخوان «در زمانی که آمادگی آن در مردم مشاهده نمی‌شد، [اشتباهی به عظمت هیمالیا](#) بوده است». سپس می‌گوید «چه خوب می‌شود اگر که بتوانیم گاندی خود باشیم.»

وبلاگ نویسی دیگر ذیل عنوان [مگر چند سال نوری را طی کرده ایم؟](#) «اسباب کشتی از خانه به خیابان» را «نشانه شومی» می‌داند، و منتقدانه می‌گوید «می‌خواهیم همه بغض‌ها و ظلم‌ها و کینه‌ها را در خیابان حل و فصل کنیم و ... مگر می‌شود در خیابان تصمیم گرفت، تامل کرد، عمیق شد، تحلیل کرد، تجدید نظر کرد و ... اصلا مگر می‌شود در خیابان زندگی کرد؟»

صاحب وبلاگ «پیاده‌رو» در مطلبی با عنوان [ما برای وصل کردن آمدیم](#) می‌نویسد، «دیروز که سنگ‌ها را به دست سبزه‌ها دیدیم ترسیدم. ما آن‌ها شده ایم. من "سبز" نمی‌خواستم خونی از دماغ کسی بریزد. آرزو می‌کردم در راهپیمایی سکوت بودم. ... می‌دانم زندان رفته اید. می‌دانم آن‌ها که باورشان داشته اید را پشت میله‌ها دیده‌اید یا پشت میزهای اعتراف... عکس فرزندان شهیدتان را از دیوار کنده اند بی آنکه کسی مجازات شود. یا حتی حکم پیگیری صادر شود. می‌دانم خسته اید. جای باتوم درد می‌کند. چشم‌های‌تان می‌سوزد. سنگ برداشته اید چون می‌خواهید عاجزانه ندوید. همه را می‌دانم و دیده ام. گریسته ام. ولی حق بدهید که گریه کنم از غصه. دل است دیگر می‌گیرد. می‌گیرد برای سکوت ما که به سنگ تبدیل شد. برای سنگ‌هایی که ساخته شد.»

[روزهای پرامید و هراس](#) عنوان نوشته‌ای است در وبلاگ یک میانسال که این روزها را شبیه «روزها و شب‌های آخر پائیز و زمستان سال ۵۶» می‌یابد. وی می‌نویسد، «این روزهای پرامید و هراس، مرا به دوران شیرین کودکی‌ام باز گردانده است. اما تجربه‌ی میانسالی می‌گوید زیاد نباید تند و پرشتاب رفت. اگر طوفان شود، اگر کنترل کشتی مردم را موج به عهده گیرد، نه ناخدایان عاقل، دوباره به امیدها خیانت خواهد شد. دوباره گرداب ما را خواهد بلعید، دوباره دیو ما را خواهد ربود...»

دیگرانی هستند که مقابله‌ی خشن مردم را دامِ پهن‌شده توسط حکومت می‌دانند، از جمله‌ی این واکنش‌ها مطلبِ ذیل است که در بالاترین نیز انعکاس یافت، «خشونت سم جنبش سبز است، مبدا که به اسیر دام خامنه‌ای شویم؛ خامنه‌ای دام خطرناکی برای مان پهن کرده است. خامنه‌ای و سرداران نامرد سپاهش به دنبال بهانه برای قتل عام گسترده هستند. ... بهانه‌ای که می‌خواهند هتک حرمت عاشورا و امام حسین است و اینکه معترضین به خشونت دست زده اند. ... فراموش نکنیم که ما بسیاریم، ما بشماریم، و این قدرت ما است.»

(منبع)

در بالاترین همچنین فراخوان‌هایی ظاهر شد همچون [بی‌خشونت تا پیروزی](#) یا کمپینی برای جنبش سبز بی‌خشونت (منبع) یا این دیگری که می‌گوید باید یک راهپیمایی عظیم با شعار «بی‌خشونت تا پیروزی» برگزار گردد (منبع).

علی هنری در مصاحبه با روزآنلاین که عنوان [خشونت، خط قرمز جنبش سبز است](#) برای آن انتخاب شده، نظر خود را چنین بیان می‌کند، «یکی از پایه‌های این جنبش مبارزه غیر خشونت آمیز است و به باور من اگر این ستون سست شود احتمال فروریزی این جنبش خواهد بود. گفتمان ضدخشونت از عناصر هویت‌ساز این جنبش است و بدون آن هویتش را از دست خواهد داد. مسلماً بخش افراطی این حکومت نیز از این مساله آگاه است و با اعمال خشونت بیشتر، واکنش خشونت آمیز جنبش را انتظار میکشد تا جنبش از مزایای گفتمان و رفتارهای غیرخشونت آمیز بی بهره گردد.»

حمید فرخنده هم در مطلبی با عنوان [سبز ماندن با وجود آتش و آهن](#) در خبرنگاره‌ی گویا می‌نویسد، «بزرگ‌ترین برگ برنده‌ی جنبش سبز مسالمت‌آمیز بودن آن است، این جنبش نباید اجازه دهد حکومت خشونت را به آن تحمیل کند. سبز ماندن برخلاف آتش و آهن رمز گستردگی و موفقیت این جنبش است.»

[نگذاریم سبز مغلوب سنگ شود](#) نیز عنوان مطلب دیگری است، انعکاس‌یافته در بالاترین که می‌نویسد، «جنبش سبز ما جنبش سنگ نیست، ما پیروزیم اگر حرکت‌مان سبز باشد. بازی سنگ بازی آن‌هاست که رای‌مان دزدیده، سهراب‌های‌مان کشته، روبه‌رویمان شمشیر کشیده ایستاده اند و ما را سبز نمی‌خواهند. کینه و خشم انقلابی اگر کارساز بود سی سال پیش کاری ساخته بود. نه! این دامی‌ست که شریعتمداری در کیهان کوچک ذهنش برای ما ساخته و کیهان ما آن قدر هست که برای مخالف‌مان به جای سنگ سبز بخواهیم. آسمان ما آن قدر هست که مخالف‌مان در آن بتواند سبز هم نباشد و سنگ نخورد. ... خشونت بازتولیدش خشونت است و کینه تنها کینه می‌زاید و مرزی برای خشونت و کینه نیست. ... نگذاریم سبز مغلوب سنگ شود.»

اکبر گنجی نیز در مقاله‌ای با عنوان [جنبش سبز به کجا می‌خواهد برود؟](#) که در وبگاه رادیو فردا انتشار یافت، با همان سبک همیشگی‌اش که من آن را «نظم پریشان» می‌نامم، در جایی می‌نویسد، «چهره‌های شاخص جنبش و روشنفکران، اگر به دنبال دموکراتیزه کردن ساختار سیاسی و کل جامعه هستند، باید به صراحت تمام، همه روزه، روش‌های خشونت‌بار را نقد و نفی کنند. با نفرت، کینه، انتقام و خشونت نمی‌توان دموکراسی بر ساخت. به کارگیری خشونت جامعه‌ی ما را وارد دور باطل خشونت می‌سازد، خشونت را افزایش می‌دهد و توسل به خشونت رژیم را موجه می‌کند. عصبانیت مردم از خودکامگی و سرکوب‌گریان زمامداران سیاسی قابل فهم و همدلی است، اما توسل به خشونت به هیچ بهانه‌ای قابل توجیه نیست. آتش زدن پاسگاه، پرتاب کوکتل مولوتف به ون‌های نیروی انتظامی، به آتش کشیدن موتورها و حمله به نیروهای نظامی و انتظامی کار چه کسانی است؟ بخشی از سازمان سرکوب رژیم؟ برخی از گروه‌ها و سازمان‌های شبه توتالیتار؟ یا جنبش سبز؟ برای من

باورکردنی نیست که آن چند میلیون انسان شریف و باهوشی که شعار می‌دادند: " رأی من چه شد؟ "، چنان اقداماتی کرده باشند. روز عاشورا آنان چند نفر را به شهادت رساندند. نحوه‌ی به شهادت رساندن برخی از شهداء به شیوه‌ی ترور بوده است. نه تنها نباید به خشونت توسل جست، بلکه باید به گونه‌ای عمل کرد که دولت نتواند از سازمان سرکوب علیه مردم استفاده کند.»

ابراهیم نبوی نیز در مطلبی در وبگاه جرس تحت عنوان [گرگ و میش](#) می‌نویسد، «جنبش اجتماعی می‌تواند به سوی خشونت برود، یا خشونت را با خشونت پاسخ بگوید، این راهی است ممکن و شاید نزدیک‌ترین راه بشمار بیاید. اما این راه پیروزی جنبش سبز نیست، جنبش سبز وقتی برنده خواهد شد که بتواند مختصات خود را حفظ کند؛ حضور بخش اعظم جامعه در جنبش حقوق مدنی، استفاده از روش مسالمت‌آمیز و نافرمانی مدنی تمام‌عیار در قالب مجموعه‌ای از اعتراضات گسترده اجتماعی راه پیروزی جنبش سبز است. نترسیم که می‌زنند و می‌گیرند و می‌کشند، اگرچه ترسناک و وحشتناک است، اما اگر بدانیم ساعت گرگ و میش ساعت ترس‌های موهوم است و ابهام در ارزیابی زمان و وضع خود مهم‌ترین عامل ترس است، دیگر نخواهیم ترسید.»

اما در این میان، بحث‌برانگیزترین واکنش از آن مسعود بهنود است که در وبلاگ خود ذیل عنوان [دلهره دارم](#) می‌نویسد، «ما شکست خوردیم. اهل مدارا و تسامح شکست خوردند، طایفه سمحه و سهله شکست خوردند. این را در همین سکوت سرد، در همین شب‌های الله اکبری و گلوله و فریاد هم می‌توان به خود گفت. اگر شادمانیم از آن چه در خیابان‌ها می‌گذرد به گمانم شادمانی‌مان پایدار نیست. امیدوار بودیم که دیگر دادمان را با مشت و گلوله نستانیم، گل به کار می‌آوریم، این که اول بار دیگری گلوله انداخت از بار غم ما نمی‌کاهد.» بهنود سخن از آن می‌گوید که «سی سال پیش کسی را که گاندی خطاب کرده بودیم در تیرباران‌های اوین از دست دادیم، بار دیگر همین چند سال قبل ماندلای‌مان را به جایی رساندند که در همان حال که جهان مجذوب چهره انسانی او و جنبش مسالمت جو و صلح طلب ایران شده بود، عمامه بر زمین کوفت وقتی فیلم بازجوئی از

همسر یک بدکار را دید. ... همان‌ها کردند که هم گاندی ایرانی را کشتند و هم ماندلای ایرانی را با دل شکسته به خانه فرستادند. اینک این شهرهایمان و اینک این ناله مردم که "ولش کن" "ولش کن" "زنش" و اینک لبخند به لبان آقای شریعتمداری مدیر کیهان و دیگر فرمان بریده‌ها. صدای قهقهه‌شان شنیدنی است. آیا ما را شبیه به خودشان کرده اند. در انفجار نفرت که سعید حجاریان گفت ما همه یکی شده ایم.»

چند خط بعد منظور بهنود از «همان‌ها» معلوم می‌شود؛ او نقد خود را متوجه‌ی «عقب‌ماندگی فرهنگی» مردم می‌کند؛ همان که «عفریته‌ای است در دل جامعه ما، از درون سیاهی تاریخ آمده» و «سرش را نکوفته ایم به سنگ». به عقیده‌ی بهنود «همان‌ها» «به جز آن گاندی و ماندلا که کشتند، باید با دریغ گفت به آن کس هم رحم نکردند که چهار و نیم سال پیش آمده بود و خود را خاک پای مردم می‌خواند - و دیگران پوپولیست‌اش می‌خواندند. او را هم رسانده اند به جایی که با به کار گماردن عامل فجایع کهریزک [آقای مرتضوی] بار قتل‌ها و بدکاری‌های آن زندان را هم دوش بگیرد.»

بهنود می‌نویسد، «ما شکست خوردیم؛ فرمان بریده‌ها فاتح شدند؛ تکثیر شدند؛ نگاه کنید در جریده‌های دولتی و در سایت‌ها پر شده اند.»

بهنود اضافه می‌کند، «پیروزی ما وقتی بود که صحنه را چنان می‌آراستیم که پوپولیست اگر در انتخابات شکست می‌خورد یا پیروز می‌شد، یا مردم را به شک می‌انداخت به هر حال تبدیل می‌شد به یک اهل مدارا، یک آشتی طلب. وقتی پیروز بودیم که محمود احمدی‌نژاد همان می‌شد که خود در آینه می‌بیند، اهل مهرورزی، اهل مردمی. ما شکست خوردیم چون او به خانه ندا آقا سلطان نرفت فردای حادثه تا به مادر داغدارش تسلیت بگوید. شکست خوردیم چون فرصت مردمی شدن از کف او هم رفت و نسخه‌ی آقای حسین شریعتمداری را پذیرفت که "از خارج مامور آوردند برای کشته‌سازی". ما شکست خوردیم.»

این بخش از نوشته‌ی بهنود که به محمود احمدی‌نژاد همچون قربانی همان عفریته‌ی بی‌فرهنگی نظر دارد این گونه ادامه می‌یابد، «ما اهل مدارا و تسامح وقتی پیروز بودیم که پوپولیست صبح بعد از انتخابات می‌رفت به در خانه آقای کروبی و با هم می‌رفتند به دیدار مهندس موسوی و هر سه می‌رفتند به خانه خاتمی و هاشمی.»

همه‌شان شال سبز می‌انداختند، کشور جشن می‌گرفت، مردم رقصی چنان میانه میدان می‌کردند که در این چند انتخابات معمول شده است. آن وقت چه تفاوت داشت که چه کس این بار سنگین را بر دوش دارد و چه کسان قرارست به او مشورت بدهد. و چه کس خواهان حذف نظارت استصوابی و اختیارات مافوق قانون آقای جنتی شود. کدام کس زنان را به ورزشگاه‌ها راه می‌برد و کدامین‌شان از شش میلیون ایرانی خارج از کشور دعوت می‌کند برای بازگشت به کشور. دیگر چه تفاوت که چه کس اول خواستار باز شدن فضای رسانه‌ای و دادن اجازه تلویزیون به بخش خصوصی می‌شد.»

وی می‌نویسد، «پیروزی ما وقتی بود که نمی‌گذاشتیم راست تندرو زیر سایه احمدی‌نژاد به قدرت و حکومتش ادامه دهد. ... احمدی‌نژاد انتخابش را مدیون دوم خرداد بود نه چنان که سردار بر سرش منت نهاد مدیون "طرح‌های پیچیده" بسیج و سپاه. اگر رای دوم خردادی ما نبود اصلاً کار انتخابات چنان به نوبت و از تعیین شده بود که هرگز مجال به امثال احمدی‌نژادها نمی‌رسید. او ندانست و در دام راست افراطی افتاد، به جای آن که مجال به دوستان خودش یعنی میرفتاح، پورمحمدی، رهبر، رحیم‌مثنائی و مهدی کلهر و همین آقای حسینی وزیر ارشاد بسپارد کارش افتاده است به سپردن پست‌های مدیریت به مرتضوی و رامین و نقدی.»

بهنود این نوشته‌اش را این گونه به پایان می‌برد که «یک بار نسل پیشین با شعار و در خیابان و با آتش زدن خواست سعادت را بخرد، گذارش به بهشت نیفتاد. آیا قرارست نسل امروز، نسل روزگار شفافیت، نسل روزگار خبر، روزگار آبی و سبز باید از همان راه بگذرد. راست بگویم دلهره دارم.»

نقدِ خسونت در روزِ عاشورا پاسخی از درونِ جنبشِ سبز یافت.

از جمله واکنش‌های فوری یکی [این](#) است که می‌نویسد «جمع کنید بساط این بحث‌های سوپردولوکس عدم خسونت را. مردم فقط کمی از خودشان دفاع کرده اند، همین...!»، یا این که می‌نویسد [من همچنان](#)

اغتشاشگرم...! «چرا نباشم؟ آن زمان که خون برادرم یا خواهرم سنگفرش خیابان را گلگون ساخت دیگر راهی جز این نیافتم!».

برخی نیز اینگونه اند، «آدم است دیگر، گاهی اطمینان دارد نباید فتیله‌ی دعوا آن همه بالا برود. آن همه دود کند آتش. می‌داند وقتی سبز کم‌رنگ می‌شود و قرمز پر رنگ، چه خواصی را دارد از دست می‌دهد جنبش. اما، اما همان لحظه اطمینان دارد تو هم اگر بودی، سنگ را محکم‌تر زده بودی حتما.» (منبع)

علیرضا رضایی، طنزنویسی که خود در حرکت‌های اعتراضی در تهران حضور می‌یابد، در مطلبی با عنوان خشونت نبود که، از خودمان دفاع کردیم، باز هم می‌کنیم! چنین می‌نویسد، «کی گفته ما روز عاشورا به کسی حمله کردیم؟ ما فقط دفاع کردیم. خواستند بزنند توی سرمان با مهربانی دستشان را گرفتیم، خوردند زمین؛ اتفاقاً پانصد نفر آنجا بود افتادند رویشان؛ موقع بلند شدن هم آرنج و زانوی چند نفر خنده خنده قایم خورد به چند جای بدشان و همین.»

وی نیز مقابله‌ی مردم را دفاع از خود می‌داند: «کی گفته وقتی می‌زنند توی سرمان نباید از خودمان دفاع کنیم؟ کی گفته وقتی با باتوم چنان به جانمان می‌افتند که سگ‌ها نمی‌افتد نباید باتوم را از دستشان گرفت؟ یا که نه؟ بگوئیم داداش دست شما درد نکند دفعه قبل پای راستم را چلاق کردی، الان بفرما دست چپم را هم بشکان ماچ بگیر؟ ما فقط دفاع می‌کنیم. حتی یک مورد بیاورید که سبزه‌ها حمله کرده باشند.»

وی اضافه می‌کند، «... دفاع نکنم چه کنم؟ یک راه بگو که جور دربیاید همان کار را می‌کنم. پدرجان! تو بشین یک هفته با قاطر درباره عشق حرف بزن تهش همان جفتکی را بهت می‌اندازد که قبل از گفتگوی سازنده‌ات می‌زده. بشین با گاو دیدار گرم و صمیمانه کن، از فلسفه و منطق و ارسطو فکت بیاور، تهش همان شاخی را بهت می‌زند که اول می‌زده. نکند با این همه توحش که جهان هرگز از هیچ انسانی هر چقدر هم خونخوار ندیده، هنوز فکر می‌کنی با انسان طرفی؟ تهش چه می‌شود؟ نگران چه هستی؟ این که بگویند سبزه‌ها خشونت خرج می‌کنند،

مسلسل بیاورند وسط میدان همه را بزنند؟ فکر کرده ای همینطوریش تا پس فردا نمی کنند این کار را؟ اینها که هر روز بیشتر دارند ادوات می آورند برای ما. ما هم که قرار است آخرش از پل بیفتیم پائین!»

نقد دیگر از آن وبلاگ نویسی است که چنین می نویسد، «... می خواهم بگویم مردمی که من روز عاشورای ۶دیماه ۱۳۸۸ دیدم مردمان نجیبی بودند. می خواهم از کسانی که جاهای دیگری زندگی کرده اند بپرسم که مردمان آنجا چکار می کنند؟ چکار می کنند وقتی شبانه خانه تان را دزد می زند و وقتی برای شکایت به پلیس می روند، دزدها را می بینند که همراه پلیسها کتکشان می زنند و با گلوله بچه هایشان را می کشند؟ می خواهم بپرسم مردمان آنجایی که شما زندگی می کنید کدامشان جسد بچه هایشان را هم دزدها دزدیده اند و مخفیانه دفن کرده اند؟ آنها چه می کنند در این جور مواقع؟؟ شمایی که مردمان متمدن دیگر را دیده اید بگویید آن طرفها چه می کنند وقتی بعد از هفت ماه در خیابان کتک می خورند؟ وقتی محارب و مفسد و مهدورالدم خوانده می شوند و امنیت ندارند چه می کنند؟ آیا بعد از هفت ماه سکوت و صبر، سنگی که بر سرشان خورده است برگردانده اند، خشونت کرده اند؟»

وی این گونه به پایان می برد، «آقایان، خانومها تند رفته اید، کمی پا سست کنید تا آنهایی که کتک خورده اند، زخمهایشان را مرهم بگذارند و داغ دیدگان عزیزانشان را به خاک بسپرنند و به شما برسند.» (منبع)

گامرون در وبلاگ خود چنین می نویسد، «این روزها افراد بسیاری مردم ایران را به اتخاذ روشهایی چون روش گاندی یا مارتین لوتر کینگ تشویق می کنند، اما توجه ندارند که شرایط امروز جامعه ی ما با شرایط یه قرن پیش هندوستان و نیم قرن پیش آمریکا از زمین تا آسمان فرق دارد و مقایسه ی اون قیاسی مع الفارق است. ... هیچ کس بدش نمیاد که شر این رژیم بدون خون و خونریزی کم بشه اما وقتی ناچار هستیم چه باید بکنیم؟ واقعا ساده لوحانه است اگه تصور بکنیم که این رژیم با نافرمانی مدنی و اعتراض های مسالمت آمیز از پا در میاد.»

(منبع)

در وبلاگی دیگر می‌خوانیم، «صبح دوشنبه من هم وقتی عکس‌های حمله مردم به سربازها و گارد ویژه را دیدم ترسیدم. از خشونت خودمان ترسیدم دلم گرفت که که به اینجا رسیده ایم. اما یادم افتاد وقتی با گاز اشک‌آور و باتوم حمله کرده بودند بهمان وقتی کسی گفت سنگ بردارید، به روی زمین نگاه کرده ام و دنبال سنگ گشته ام. چون بی‌دفاع بوده‌ام؛ چون عزیزانم همراهم بوده‌اند؛ و این واکنش طبیعی من بوده برای محافظت از آن‌ها.»

(منبع)

نویسنده‌ی مطالبی با عنوان [به کجا چنین شتابان](#) شکایت دارد که «بیشترین میزان ابراز نگرانی نسبت به بروز خشونت در جنبش سبز توسط کسانی اعلام شده که تجربه‌ی حتی یکروز حضور در خیابان‌های تهران را ندارند.» وی می‌نویسد، «چه خبرتان است؟ چنان از خشونت جنبش سبز حرف می‌زنید که انگار ملت گردان‌های نظامی تشکیل داده‌اند و با نظامیان گوگولی مگولی درگیر شده‌اند. ... جوری می‌نویسید و حرف می‌زنید که هر کس نداند فکر می‌کند ملت به نیروهای سرکوب حمله کرده نه بالعکس. احتیاج داریم که با هم باشیم.»

محسن سازگارا هم در ویدئوی روزانه‌ی خود به تاریخ هشتم دی به کمک جریان دوم می‌آید. وی واکنش مردم در تظاهرات عاشورای تهران را عملی درست و غیر قابل سرزنش توصیف می‌کند، و آن را دفاع مردم از خود می‌داند. اما تأکید می‌کند که «استراتژی جنبش حفظ دیسپلین مبارزات بی‌خشونت است» (منبع)

پس از این‌ها به نقدهایی می‌رسیم که عمدتاً متوجه نوشته‌ی بهنود اند و در مقابل نقد او، از حوادث عاشورای تهران در چارچوب «دفاع»، و نه «خشونت» دفاع می‌کنند.

نقدی که بهنود هم آن را در وبلاگ خود انتشار داد، نوشته‌ای است شورمندانه تحت عنوان [در مذمت خشونت و در ستایش دفاع سبز](#) به قلم علی‌علیزاده. علیزاده بعد از اشاره به موضع عزت‌الله سحابی که «نه فقط دعوت به

خویشتن‌داری فیزیکی مردم می‌کند که حتا شعار بر ضد رهبری نظام را به مصلحت نمی‌داند؛ موضعی که پیش از عاشورا در مصاحبه با روزآنلاین بیان شده بود، نقدِ خود را متوجه بهنود می‌کند. به نظر وی، «بهنود اما انگار در کارتون‌های والت‌دیسنی زندگی می‌کند، با درکی به شدت کودکانه از مفهوم پوپولیسم فکر می‌کند ما باید احمدی‌نژاد را از دوستان ناباباش (نقدی و مرتضوی و رامین) جدا می‌کردیم و می‌گذاشتیم تا با مشایی و کلهرها دمخور شود. انگار نه انگار که این دو گروه دو روی یک سکه اند. انگار نه انگار که حکم محدود نکردن آزادی اجتماعی در ابتدای ریاست جمهوری احمدی‌نژاد و دستور راه دادن زنان به ورزشگاه‌ها خود محصول فلسفه سیاسی پر از تقيه مصباح یزدی است که در آن هم تجاوز و هم آزادی‌های اندک دادن برای تسخیر کل ماشین دولتی مجاز است. بهنود با فهمیدن پوپولیسم به مثابه پوپولیسم از فهم اینکه پوپولیسم احمدی‌نژاد در بهترین شکلش، یعنی حتا قبل از کشت و کشتارها، چیزی نیست جز سرمایه‌داری فاشیستی با رویه الاهیات موعودگرایانه عاجز است. از فهم اینکه هسته مرکزی چنین پوپولیسمی چیزی جز خشونت برهنه نیست. چیزی که رخ داده تنها به رو آمدن این خشونت است نه اینکه احمدی‌نژاد راه دیگری هم برای کشورداری می‌دانست.»

او سپس به اتفاقاتِ عاشورایِ تهران می‌پردازد و می‌پرسد «اما دیروز چه اتفاقی افتاده که همه وحشت‌زده شده ایم؟ چه چیزی رخ داده که به جای پرداختن به کشتن حد اقل ۱۰ نفر و دستگیری ۱۰۰۰ نفر، به جای پرداختن به از بین رفتن تابوی تقدس روز عاشورا که شکاف ایدولوژیک را در بین گروه‌های سنتی‌تر به شدت عمیق‌تر می‌کند، اعلام به شکست سبزی (صلح‌طلبی) جنبش سبز می‌کنیم؟ خبرهای بسیاری از قمه خوردن مردم هم در اطراف نیاوران هم در شب تاسوعا هم در روز عاشورا مخابره شده است. زیر کردن مردم با ون‌های انتظامی با موبایل‌های تظاهرکننده‌ها مستند شده است. و تهران دیروز به غزه‌ای کوچک تبدیل شد. آنچه برای نخستین بار رخ داده "دفاع" مردم از خود در برابر "حیدر حیدر" گویانی است که تمام پیروزی‌شان در این سال‌ها با تظاهر به این امر بوده که آن‌ها هستند که در خیابانی یک‌طرفه فرمان‌کننده اند و پدال گاز را تا ته فشار داده اند. نه گروه‌هایی به زیر زمین رفته اند و حرکات مسلحانه را ترتیب داده اند، نه بمب دست‌سازی ساخته شده، نه حتا در خشم ناگهانی آنانی که جان خود به کف گرفته اند و ساعت‌ها در بین گاز اشک‌آور و تیر

و باتوم محاصره شده اند حرکتی رخ داده جز چند مشت و لگد به سربازانی که هر چند وظیفه اند و خود قربانی، اما در هیات تا به دندان مسلح خشونت دولتی تا دقایقی قبل به مردم حمله می کردند. اتفاقا همه این ها ممکن بود اگر عاشورای دیروز هم مثل ۱۳ آبان امسال صحنه یک طرفه قلع و قمع مردم می شد. نتیجه گیری بهنود که نهادینه شدن خشونت پس از انقلاب اسلامی را محصول جنگ خیابانی "مردم" در روزهای منتهی به بهمن می داند، نه در له له زدن قریب به اتفاق رهبران سیاسی، از اسلامی و غیراسلامی، در به دست آوردن قدرت دولتی، نیز به همان مقدار سطحی است. چنین خوانشی در ۱۲ سال گذشته هر روز از هر منبر اصلاح طلبی تکرار شده، تا سروش و بهنود و دیگران از انقلاب ۵۷ تبری جویند و به ما بیاموزند که انقلاب با خشونت یکی است. تازگی ها هم که دباشی پیدا شده که واقعیت جنبش را تا آنجا قبول کند که با جنبش مارتین لوتر کینگ قابل سنجش باشد. ... این حتا شکست تسامح و تساهل هم نیست چرا که کسی نمی خواهد عقیده حتا طرفداران ولایت را عوض کند، نمی خواهد آن ها را از جایی اخراج کند، بلکه می خواهد جایی برای خودش هم باز کند. اما شرط چنین عملی اینست که به رایگان کتک نخورد و کشته نشود. دفاع جمعی مردم خارج از حکومت از خود، چه در انتفاضه فلسطین، چه در صحرای کربلا، چه در برابر پلیس ضدشورش انگلستان و دانمارک را نمی شود خشونت نامید. اگر چنین امکانی برای اعراب مسلمان هم در برابر حکومت های دست نشانده شان بود آن ها هم به دام القاعده و بنیادگرایی و تروریسم نمی افتادند.»

نقد دیگری که باز هم متوجه نوشته ی بهنود بود، مطلبی بود که در بامداد خبر، پایگاه خبری لیبرال های جوان ایرانی، با عنوان [برای مردمی که هر یک استعداد ندا و سهراب شدن دارند](#) انتشار یافت. نویسنده ی بامداد خبر پیروزی نهایی مردم را نتیجه ی اهل مدارا و تسامح بودن آن ها می داند، اما خشونت خواندن واکنش مردم در روز عاشورا را بر نمی تابد. وی می نویسد، «عجب نیست که سران نظامی و امنیتی و قضایی را به خاطر ایجاد و حمایت از این خشونت های وحشیانه مورد انتقاد و اعتراض قرار داد و به آن ها گفت که باز هم نقض حقوق بشر کرده اید و حرمت انسان را رعایت نکرده اید. اما عجب است که برای رفتار و واکنش «طبیعی» مردم به این خشونت ها عنوان

«خشونت» را برگزینند و به جای محکوم کردن رفتار نیروهای حکومتی رفتار مردم را با «ژستی روشن فکرانه» محکوم کنند و بگویند «ما شکست خوردیم» و از شکست‌هایی بگویند که همه پیروزی مردم هستند. از کی تا به حال نیامدن قاتل به خانه‌ی مقتول برای عرض تسلیت شکست شده است؟ عجب است به مردمی که هر کدام استعداد ندا و سهراب شدن را هر روز و هر لحظه دارند، گفت که در برابر حفظ جان خود نباید دفاع کنی و برای این که از گازهای اشک‌آور خلاص شوی سطل آشغالی را نسوزان. ... عجب است که از ماندلا یاد شود و از رفتار او به عنوان سرمشق حرف زده شود و شاخه‌ی نظامی «نیزه ملت» او را به یاد نیاورد. عجب است که رفتار گاندی به عنوان الگو پیش‌نهاد شود و از صریح بودن و یک راست به سراغ ریشه‌ی ظلم رفتن او حرفی به میان نیاورد و بعد شنید که اعتراض‌ها باید از خامنه‌ای به احمدی‌نژاد تقلیل پیدا کند!» به نظر نویسنده «رفتار "مردم" روز گذشته رفتاری طبیعی و دفاع از خود در برابر کشته نشدن بوده است. آن خانواده‌هایی که دیروز کشته دادند و الان عزادار هستند اگر آن هنگام حضور داشتند برای دفاع از جان فرزندشان حاضر بودند دست به هر کاری بزنند، حتا کارهای که دیروز اتفاق هم نیفتاد.»

وی ادامه می‌دهد «دیروز هیچ‌کس تصمیم نگرفته بزند، به آتش بکشد و ماموران مجری خشونت حکومت را اسیر کند. نه برای این کارها سازماندهی صورت گرفته بود و نه برای آن نیرویی آموزش داده شده بود. نه در تفکر مردم چنین رفتاری بود و نه سابقه‌ی اجرای خشونت داشتند. هنوز هم ندارند و هنوز هم خشونت در دستور کار جنبش سبز نیست. هنوز هم شاخصه‌ی اصلی این جنبش؛ مدنی بودن، صلح طلبی، آزادی خواهی و... است. آن‌چه دیروز اتفاق افتاد واکنشی بود بر هفت ماه (شاید بهتر باشد بگوییم سی سال) خشونت تمام عیار و عریان نیروهای نظامی و شبه نظامی حکومتی که تنها وجهه‌ی مردمی بودنش استفاده‌ی دروغ از واژه‌ی «ملت ایران» است.»

وی معتقد است که «ضرب و شتم ماموران و بسیجی‌هایی که به دست مردم افتادند را باید در چارچوب یک واکنش هیجانی و احساسی و مقطعی بررسی کرد. اتفاقی که تنها در همان زمان و در همان موقعیت و آن شرایط ویژه پیش آمده است. ظرفیت مقابله با یک ماجرای خاص در همه‌ی انسان‌ها با هم تفاوت دارد، گروهی

می‌توانند خویشن‌داری کنند یا واکنش مناسبی نشان دهند و گروهی دیگر نه. ... اما بسیجی‌ها و ماموران حکومت در هر شرایطی دست به خشونت می‌زنند؛ خشونتی که سازمان‌دهی و تئوریزه شده است. شاید بد نباشد به جای «خشونتی» که در بین مردم هیچ جایگاهی ندارد، «ژست روشن‌فکرانه» بگیریم و خشونت نیروهای انتظامی و نظامی که دیروز عزیزان‌مان را کشتند محکوم کنیم.»

صاحبِ وبلاگِ سازِ مخالف نیز در مطلبی با عنوان [نقد نقد خشونت](#) ضمن تأییدِ «پرهیز از خشونت حتی در مقام واکنش و دفاع» می‌نویسد، «اما فکر می‌کنم این گونه طرح موضوع کمکی به بهبود شرایط نمی‌کند. اغلب منتقدین احتمالاً تجربه شخصی از حضور در خیابان ندارند و نمی‌دانند کدام فرایند ذهنی و روانی باعث می‌شود آدم کاری را انجام دهد که عقلاً آن را مجاز نمی‌داند. باید در وسط آتش و فریاد و بیداد بود که فهمید کنترل غریزه و غلبه بر حس انتقام کار ساده‌ای نیست. می‌شود راحت پشت کامپیوتر نشست و از آن ور دنیا فتوای عدم خشونت صادر کرد اما وقتی جلوی چشمت آدم‌ها را به قصد کشت کتک می‌زنند سخت است (خیلی هم سخت است) که بایستی و نگاه کنی. مساله اینجا است که طرف مقابل با پشتوانه قانونی، بدون محدودیت در اعمال خشونت و از سر نفرت به مردم حمله می‌کند. در چنین وضعیتی آنها اگر بخواهند خویشن‌دار باشند یا باید هزینه فردی زیادی بدهند (تحقیر، ضرب و جرح و یا حتی مرگ) یا اساساً قید حضور در خیابان را بزنند. این شرایط را با وضعیت اغلب کشورهای اروپای شرقی در انقلاب‌های رنگی نمی‌توان مقایسه کرد که نیروهای مسلح رسمی و غیررسمی اصلاً وارد منازعه نشده و اساساً درگیری خونین در آنها رخ نداده‌است. داستان در عمل پیچیده‌تر از آن است که به نظر می‌رسد.»

داریوش محمدی صاحب ملکوت در مطلبی با عنوان [متمدن کردن خشونت](#) پا به میدان می‌گذارد و تأمل‌هایی نظری اخیر در بابِ خشونت را «شتاب‌زده و عاطفی» می‌خواند. به نظر او نامِ دیگرِ این وضعیت «رمانتیک کردن ماجراست.» وی می‌نویسد، «من فکر می‌کنم که طرف مقابل که مجهز به همه‌ی اسباب خشونت است و

در اعمال اش هم کسر ثانیه‌ای حتی درنگ نمی‌کند و قانون، اخلاق، ایمان، دیانت، حرمتِ ماه حرام و هیچ چیز دیگری جلودارش نیست (چون بر حسب منطق بقا و حفظ قدرت عمل می‌کند)، بیشترین سود را از این رمانتیزه کردن وضعیت می‌برد. اما این که نباید به سمت رمانتیزه کردن وضع برویم، دلیل نمی‌شود گریبان خودمان را نگیریم و خودمان را نقد نکنیم. این که نباید گرفتار غلیان عاطفه و احساس (آن هم از جنس نفی مطلق خشونت و غلتیدن به سوی اعتزال محض) شویم، مستلزم این نیست که خرد را منکوب کنیم و از نقدِ خودمان فاصله بگیریم. من ضد خشونت‌ام اما ضد خشونت بودن در خلاء یا در خیال رخ نمی‌دهد. خشونت، بسترهای خودش را دارد. فهمِ بستر بروز خشونت، از خشونت‌گریزی مهم‌تر است.»

وی سپس چند نکته را مطرح می‌کند. اول این که «وضعیت فعلی جنبش سبز به شکلی نیست که ادعاهای گاندی‌وار مطرح کند. فراموش نکنیم که میزان خشونتی که گاندی با آن رو به رو بود، قابل قیاس با حجم، وسعت، شدت و دامنه‌ی خشونتی که در روزهای اخیر دیدیم نبود.» دومین نکته‌ی محمدی این است که «فراموش نکنیم که بخش مهمی از شعارهای ضد-خشونت متوجه جایی و فردی است که ابزار و امکانِ ابراز خشونت به نحوی سیستماتیک را دارد. یکی با قصد تشفی خاطر و اعمالِ زور دست به خشونت می‌زند؛ یکی از روی غریزه و برای دفاع. این دو خشونت از یک جنس نیستند. یکسان انگاشتن این دو خشونت، خطای فاحشی است و نتایج مهلکی هم به بار می‌آورد.» سومین نکته‌ی مورد اشاره‌ی محمدی این است که «مشکل ما در نفسِ مقوله‌ی خشونت نیست؛ مشکل اصلی، خشونت بی‌مهار و قانون‌گریز است. و گرنه در متمدن‌ترین کشورهای دموکراتیک اروپایی هم خشونت هست، اما مهار شده. ... مشکل این است که این رعیت‌های سابق، امروز شهروندانی هستند که حاضر نیستند زیر بار خشونت‌های غیرقانونی و بی‌مهار زیر پوشش قانون بروند.» محمدی سپس در نکته‌ی چهارم‌اش اشاره می‌کند که «فرق است میان خشونت حداقلی و خشونت حداکثری. دو سوی یک دعوا، اگر به این نتیجه برسند که می‌توانند اختلافشان را بدون توسل به هیچ نوع خشونتی حل کنند، دعوا فیصله پیدا می‌کند. این جمله‌ی فروید را بار دیگر بخوانید: "اعمال خشونت، هنگامی که پای تضادِ منافع در میان است، امری است اجتناب‌ناپذیر". ... اکنون این تضاد منافع، تبدیل شده است به وضعیت همه یا هیچ.

ندیدن این نکته که یک سوی ماجرا پیوسته و با شتاب، به سمت احراز تمام منافع خود و محو و نابود کردن تمام منافع طرف مقابل رفته است، نتیجه‌اش این می‌شود که گمان کنیم یک طرف می‌تواند از منافع جزئی یا کوتاه‌مدت خود کوتاه بیاید. وضع فعلی و شواهد اجتماعی حکایت از این وضعیت ندارد.» وی سپس مروجان «پاسیفسیم رمانتیک» را فرا می‌خواند تا آلترناتیوهای «مدلل و قابل دفاع» ارائه کنند «که در آن حقوق انسانی همه‌ی طرف‌های دعوا لحاظ شود.»

وی در پایان می‌گوید، «آن‌چه در نظر من است، دعوت به خشونت نیست. من در زبان و در عمل از خشونت پرهیز کرده‌ام و با آن ستیز داشته‌ام. من به دنبال راه‌حلهایی جدی، قابل اعتنا، قابل دفاع و مدلل هستم. ... باید یاد بگیریم که چطور خشونت را مدنی کنیم. خیال ریشه‌کن کردن خشونت پختن، حلقه‌ی اقبال ناممکن جنباندن است. خشونت مدنی و حساب‌شده با خشونت انقلابی تفاوت دارد. خشونتی که قدرت و حاکمیتی سیاسی به آن دست می‌یازد با خشونتی که شهروندان به سوی‌اش می‌روند فرق دارد.»

احتمالاً این مباحثه هنوز جریان خواهد داشت (این گزارش به تاریخ ۹ دی نوشته شده است). آنچه که قطعی است این است که جنبش سبز شاخه‌ی نظامی ندارد، و خشونت را تئوریزه نیز نمی‌کند. رهبران جنبش نیز همواره بر مبارزه‌ی بی‌خشونت تأکید ورزیده‌اند. اما میدان مبارزه دو سو دارد، و سیر حوادث تابع گنش هر دو بازیگر است، جنبش سبز از یک سو، و حکومت از سوی دیگر. به رغم تأکید بر دیسیپلین مبارزات بی‌خشونت میان سبزه‌ها، این احتمال هنوز وجود دارد که کنش‌های حکومت سنگ‌پراکنی را تبدیل به واکنش غالب جنبش سبز کند.